

مطالعاتی در تاریخ منطق عربی^۱ و گزارشات انتقادی

ترجمه و تألیف: محمود زراعت پیشه

توضیح و نقدی مقدماتی

ترجمه حاضر برگرفته از اثر نخست نیکولاس رشر در تاریخ منطق دوره اسلامی است که تدوین مقالاتی است که وی در این زمینه منتشر نموده است.^۲ رشر از منطق دوره اسلامی در کتاب مذکور با عنوان «منطق عربی^۳» یاد می‌کند و اگر چه در مقاله خود در دایرة المعارف فلسفی از عنوان شایسته‌تر «منطق در جهان اسلام» استفاده نموده، اما در ضمن مباحث، آن را همان منطق عربی می‌خواند.^۴

شاید در وهله اول این سؤال به ذهن خطور نماید که چرا «منطق عربی» و نه «منطق عرب»^۵. رشر در خصوص واژه «فلاسفه عربی» و نه «فلاسفه عرب»، به این سؤال پاسخ گفته است. از نظر وی چون بیشتر فلاسفه عربی، عرب نبودند نمی‌توان گفت فلاسفه عرب، اما همگی در سه خصیصه با هم شریک‌اند؛ زبان عربی، دین اسلام و سنت فلسفی یونانی.^۶

اما سؤال دیگر این است که آیا می‌توان استعمال لفظ «عربی»، به جای «اسلامی»، را از این جهت ترجیح داد^۷ که اولاً مانع از خروج ترسایان و جهودان و صابئان و پیروان دیگر ادیان می‌شود که سهم فراوانی در علوم و تألیفات عربی و بویژه ریاضیات و هیأت و طب و فلسفه دارند و در ثانی تألیفات غیر عربی همچون ترکی و فارسی که محل بحث نیستند را خارج می‌سازد؟ به عبارت دیگر، واژه «عربی» به دلیل انتسابش به زبان کتاب-نویسی و نه انتساب آن به قوم عرب، ترجیح داده شود. به هر حال این دلیل برخی از مستشرقان در استعمال این واژه است.^۸

اما می‌توان در جواب ایشان گفت چرا لفظ «اسلامی» را ترجیح ندهیم که اولاً مانع از خروج دیگر آثار مسلمانان که به زبانهای دیگر نگاشته شده، گردد و در ثانی تألیفات غیر مسلمانانی چون ترسیان و جهودان و پیروان دیگر ادیان که محل بحث نیستند را خارج نماید؟ در واقع اگر لفظ «عرب» دسته اول را داخل و دسته دوم را خارج می‌نماید، لفظ «اسلامی» نیز چنین است و صرف این امر باعث ترجیح یکی بر دیگری نمی‌شود. جز اینکه، ایشان مفروض گرفته‌اند که دسته اول باید داخل شوند و دسته دوم خارج. جای دارد که پرسیده شود چرا تألیفات غیر عربی محل بحث نیستند؟ مگر نه اینکه اگر تمامی تألیفات یک دانشمند مطالعه نگردد، ابعادی از تفکر وی ناشناخته خواهد ماند. فرض ایشان این است که تنها تألیفات عربی محل بحث‌اند و البته بر طبق این فرض باید چنین تسمیه‌ای کرد، ایشان اشکال را مفروض گرفته‌اند! ما نیز فرضمان این است که اسلام را باید لحاظ کرد نه زبان را و به دنبال انتسابی به اسلام هستیم نه زبان یا قوم و آنچه باعث ترجیح فرض ماست این است که انقلاب‌های فکری و تفاوت در نگرش‌ها هستند که باعث تحول در علوم می‌شوند و نه صرف انتقال یک علم به زبان دیگر و اسلام انقلابی بود که باعث پیدایش نگرشی جدید شد.

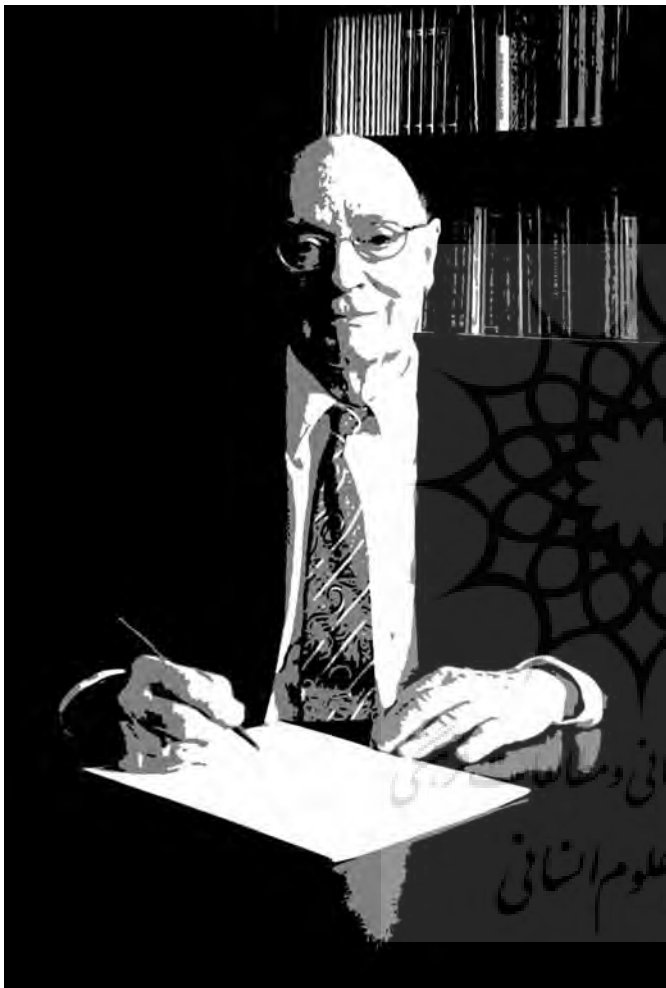
پاسخ خود رشر به این سؤال این است که زبان عامل پیوند دهنده مهمی بود و نه دین. برخی از این منطق-دانان متقدم، مسیحیان نسطوری بودند و حتی محتمل است برخی زرتشتی بوده باشند. علاوه بر این، در آن زمان، بسیاری از متکلمان مسلمان، منطق را به دلیل ریشه داشتن در فلسفه یونان، ضد اسلام می‌دانستند.^۹ بخش اول سخن رشر، همان گفته مستشرقان است که مورد نقد واقع شد، اما وی در دنباله به نکته‌ای اشاره می‌نماید که شواهدی از آن نیز در دست است مانند این قول که «من تمنطق تزندق». این حرف اندکی معقول‌تر به نظر می‌آید. البته نباید از نظر دور داشت که هر علمی در عصر خویش مخالفانی دارد و به صرف وجود مخالف نمی‌توان آن را به هر فرقه دیگر یا به دایره‌ای کوچکتر منتسب نمود. برای نمونه، منطق یونان نیز مخالفانی داشت که یونانی بودند، اما نمی‌توان انتساب آن را به یونانیان ساقط نمود. به علاوه، چگونه داشتن مخالفانی در میان مسلمانان باعث انتساب آن به زبان عربی می‌شود، در حالی که این مخالفان، خود، عرب‌زبان بودند. اما برای این که بحث به درازا نکشد و با دیدی خوش‌بینانه، باید گفت که برای خطاب به گرایشی خاص در منطق و در پی برخی تلاش‌ها، بالاخره این لفظ استفاده شده و نضج یافته است و متأخران از مستشرقان نیز آن را به کار گرفته‌اند و دلایلی که در تأیید آن آورده می‌شود، توجیهاتی ثانوی است و غرض، محدود نمودن اسلام و متعلقات آن به دایره عرب‌ها و قومی دانستن آن نیست.

رشر، همچنین، مدعی است که منطق دوره اسلامی همانند فلسفه آن کاملاً یونانی است^{۱۰} و این در حالی است که حتی نمی‌توان به صراحت فلسفه اسلامی را صرفاً نقل فلسفه یونانی به عربی دانست.^{۱۱} حتی خود رشر نیز اذعان دارد که کتاب نخست او تنها بخشی از کار پر حجم مسلمانان در منطق را نمایان می‌سازد.^{۱۲} اما بر این امر همچنان تأکید نموده، معتقد است منطق یونان تا آن اندازه ناقص بود که هر دستاوردی از سوی مسلمانان را می‌توان تفصیلی از ابداعات نارسای یونانیان دانست و آنچه ابداع نامیده می‌شود تا حدی با آنچه منطق‌دانان مسلمان از بازسازی منطق یونان ابداع می‌خوانند، خلط شده است.^{۱۳} اگر چه او گاه شگفت‌زدگی خود از برخی دستاوردهای منطق‌دانان مسلمان را نمی‌تواند پنهان نماید، اما با این مبنای فکری‌ای که برگزیده است به بررسی نظریه‌ها پرداخته، این رویکرد وی گاه و بی‌گاه در سخنانش آشکار می‌گردد. برای نمونه وی بحث ابن سینا در گزاره‌های فصلی و شرطی را نشأت گرفته از یونان و به بیان دقیق‌تر رواقیان می‌داند^{۱۴} و در نتیجه می‌گوید نظریه ابن سینا احتمالاً بیش از آنکه متأثر از ایده‌های منطق‌دانان متقدم دوره اسلامی باشد، منبعث از نظریه‌های یونانیان متأخر است^{۱۵} و میراث رواقی را در منطق دوره اسلامی به نمایش می‌گذارد.^{۱۶} البته این ادعاهای احتمالی با اذعان به فراتر بودن مباحث ابن سینا از منطق رواقی همراه است.^{۱۷} او منطق شرقی ابن سینا را اندکی با آنچه فارابی می‌گوید، متفاوت می‌داند، آن هم نه در ساختار بلکه فقط در مورد تأکید و گرایش به جدا شدن از پیشینه ارسطویی^{۱۸} و از طرفی شروح فارابی را امتداد فعالیت‌های مکتب بغداد می‌داند^{۱۹} و نتیجه قهری این دو مقدمه این خواهد بود که «مکتب شرقی» ابن سینا از نظر محتوا چیزی جز همان مکتب بغداد نیست. به عبارت دیگر تأکید بر جدایی از پیشینه ارسطویی به توفیقی، جز تغییر عنوان، منجر نشده است. او صراحتاً می‌گوید ابن سینا از جهت محتوا مواردی خاص را که احتمالاً از جالینوس و بی شک از منابع رواقی گرفته بود، در منطق خود جای داد و آن موارد را بر می‌شمرد.^{۲۰} وی همچنین در خصوص این که آیا وجود محمول است یا نه؟ پس از بیان نظر فارابی و تمایزی که او میان ماهیت و هویت قائل می‌شود، تا از این رهگذر به پرسش پاسخ گوید، قسمتی از کتاب البرهان ارسطو را آورده و مدعی است

کتاب حاضر،
در واقع،
نتایج ابتدایی
مطالعات گسترده‌تری
است که در کتاب
سیر تحول منطق عربی
نمایان خواهد شد.
این گونه آثار اولاً و
بالذات به تاریخ منطق
اختصاص دارند و
به همین دلیل
گرایشات شرق‌شناسانه
این اثر بسیار
ناچیز است.

که چیزی در این تمایز نیست که نتواند به نحو طبیعی از آن استخراج گردد. در واقع وی مدعی است که تمایز میان ماهیت و هویت از زمان ارسطو مطرح بوده است.^{۳۱} اما باید توجه داشت که نشأت گرفتن علم لاحق از سابق هیچ منافاتی با ابداعاتی جدید در علم لاحق ندارد.

در نهایت به سخن محمد مهران اکتفا می‌کنم که معقول نیست اگر دانشی در حین انتقال از محیطی به محیط دیگر، از محیط جدید خود هیچ گونه تأثیری نگرفته باشد. برای نمونه علم طب پس از اینکه به اسکندریه منتقل شد در مدارس مصر پرورده‌تر شده، و در نتیجه به تعالیم جالینوس و بقراط چیزهایی اضافه شد. فلسفه نیز همین طور است، هنگامی که به مسلمانان به ارث رسید، در آن دخل و تصرف کردند و آن را آن گونه که بود، بی کم و کاست نپذیرفتند. این مطلب در خصوص منطق نیز صادق است. پس رشر در این حکم خود دقیق و منصف نیست.^{۳۲}



پیشگفتار

من به خوبی می‌دانم که این مطالعات تنها بخشی از کار پر حجم مسلمانان در منطق را نمایان خواهد ساخت. اما برای من بسیار مهم است که آغازگر انتقال این آثار علمی پر حجم، از قلمروهای ناشناخته، باشم. پیش از این، برخی از این مطالعات در مجلات علمی و فرهنگی به شرح زیر به چاپ رسیده است:

فارابی و سنت منطقی^{۳۳، ۳۴}، طرح‌کننده از ارگانون ارسطو^{۳۵}، فارابی و این سؤال که «آیا وجود محمول است؟»^{۳۶}، بخش منطق دایرةالمعارف محمد بن احمد خوارزمی^{۳۷}، ابن سینا و منطق گزاره‌های شرطی^{۳۸}، چالش ابن رشد در گزاره‌های مطلقه^{۳۹}.

مقالات مذکور در این کتاب، بدون تغییری اساسی، مگر با تصحیحات و اضافاتی ناچیز، مجدداً به چاپ رسیده‌اند. جا دارد تا از سردبیر این مجلات که اجازه دادند این مطالب دوباره به چاپ برسند، تشکر کنم. از دوشیزه دوروتی هنل^{۴۰}، به دلیل پشتکار دلسوزانه‌اش در تهیه نسخه تایپ شده، متشکرم.

مقالاتی که در این مجلد گرد هم آمده، بخشی از مجموعه مطالعات بر سهم مسلمانان در منطق، با حمایت مالی بنیاد علوم ملی^{۳۱} است که در اتمام و چاپ این اثر نقش داشت. با خرسندی کامل، کمال تشکر خود را نسبت به این همکاری ابراز می‌دارم.

نیکولاس رشر

پیتزبورگ، ژانویه ۱۹۶۳

مقدمه مؤلف

اگر چه مطالعه در علم و فلسفه مسلمانان در سده گذشته حوزه وسیعی را به خود اختصاص داده، اهتمام چندانی به منطق آنان نشده است. تعداد بسیار اندکی از متخصصان این حوزه، خود را درگیر نظرات و متون منطقی کرده‌اند و حتی این تعداد اندک نیز علائق فرعی به این حوزه داشته‌اند. در نتیجه، انبوه مطالبی که بازتاب کار منطقی عرب‌زبانان است، کاملاً ناشناخته باقی مانده است. این وضعیت، رقابتی طبیعی را پیش روی محققان علاقه‌مند قرار می‌دهد.

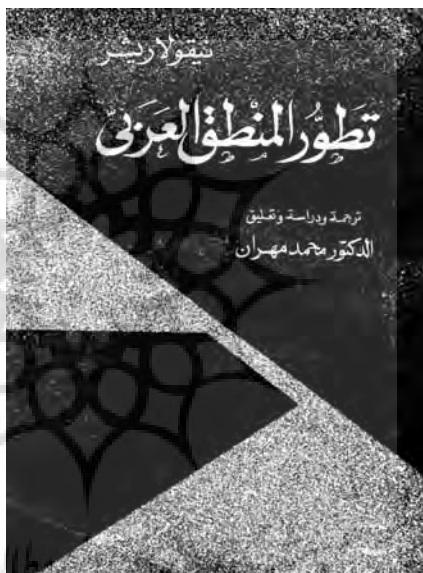
در سال ۱۹۵۹، بنیاد علوم ملی، بورسی جهت پی‌گیری تحقیقات در منطق دوره اسلامی به این جانب اعطا نمود که در سال ۱۹۶۱ پرداخت مجدد شد، پرداخت این بورس تنها به منظور ارائه گزارشی مختصر و نظام‌مند از سیر

تاریخی منطق این دوره بود. نتیجه این تحقیقات در کتابی با عنوان سیر منطق در دوره اسلامی^{۳۲} تقریباً آماده نشر است، کتابی که قرار است توسط انتشارات دانشگاه پیتزبورگ در سال ۱۹۶۴ به چاپ برسد.^{۳۳} در راستای این تحقیق به نظر مناسب می‌آمد که برای بررسی موشکافانه نظریه و یا نوشته خاصی که به دستمان می‌رسید، هر از چندی کار را متوقف نماییم. تمامی مطالب گرد آمده در اینجا، مطالعاتی است که با همین رویه شکل گرفته‌اند.

البته این تحقیقات تنها اندکی از پهنه وسیع منطق در دوره اسلامی را می‌نمایاند. با وجود این، اگر قرار است به دانشی جامع و به دور از خطا در زمینه منطق این دوره دست یابیم که مثلاً قابل قیاس با علم ریاضی و داروسازی مسلمانان باشد، بهتر است حداقل نمونه‌ای از کاری که باید بر روی این گستره عریض انجام گیرد، در دسترس باشد.

مطالب تحت ده فصل ارائه می‌گردد:

۱. منطق دوره اسلامی: گزارشی مختصر
۲. فارابی و سنت منطقی
۳. شرح کندی بر ارگانون ارسطو
۴. فارابی و این سؤال که «آیا وجود محمول است؟»
۵. تفسیری بر اصل ارسطویی امکان استقبالی و طرد شق ثالث
۶. دفاعیه‌ای مسیحی-عربی، مربوط به قرن چهارم، از منطق
۷. بخش منطق دایرة المعارف محمد بن احمد خوارزمی تحت عنوان مفاتیح العلوم
۸. ابن سینا و منطق گزاره‌های شرطی
۹. ابو صلت اندلسی و قیاس‌های موجهه
۱۰. چالش ابن رشد در گزاره‌های مطلقه



شش مورد از این مطالعات، پیش از این، به صورت مقاله، در نشریه‌های علمی و فرهنگی به چاپ رسیده است (برای اطلاعات بیشتر به پیشگفتار مراجعه نمایید). شماره‌های ۶، ۵، ۱ و ۹ برای اولین بار و در همین کتاب به چاپ رسیده‌اند.

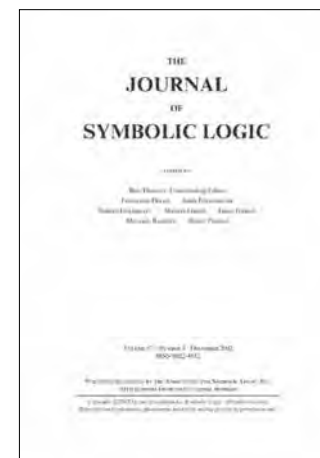
فصل‌های ۲ تا ۱۰ با موضوعاتی خاص و گزینش شده در تاریخ منطق این دوره، سرو کار دارند. اولین فصل که حاوی تاریخ مختصری از منطق دوره اسلامی است، دارای خصوصیتی متمایز است. بررسی تاریخی این فصل، اگر چه مختص به همین کتاب نوشته شده است، زمینه مورد نیاز برای مطالعات تخصصی در آینده را فراهم می‌سازد. هر یک از دست اندرکاران منطق دوره اسلامی که بعداً به آنها پرداخته می‌شود، در این فصل در جای شایسته خود در سیر تاریخی منطق دوره اسلامی قرار می‌گیرند.

در حالی که امید است این مطالعات، اطلاعاتی سودمند را در دسترس مورخان فلسفه و دانشجویان تاریخ علوم (عقلی) در اسلام قرار دهد، نویسنده این مجموعه مشتاقانه آرزومند است که خواندن دقیق آنها بتواند انگیزه‌ای باشد برای دیگران تا کاری را که او اکنون در حال انجام آن است و به خوبی می‌داند، تنها اندکی آن را به پیش برده، هر چه پیش‌تر به پیش برند.

گزارشات انتقادی

محسن مهدی^{۳۴}

کتاب مطالعاتی در تاریخ منطق عربی نیکولاس رشر، بیش از آثار دیگر او دارای مطالب جدید و مفیدی برای دانشجویان منطق دوره اسلامی است. ترجمه رشر در این کتاب اندکی سلیس‌تر و شروح و خلاصه‌هایی که ارائه می‌دهد، روشن‌تر است. در این کتاب، همچنین، مسائل منطقی، تا حدی، تفصیلی‌تر مورد کنکاش قرار می‌گیرند. یک عرب‌شناس، بی‌گمان، در آثار رشر با نمونه‌هایی از ترجمه تحت اللفظی مواجه خواهد شد که گاه از موضوع



بحث فاصله گرفته‌اند و حتی متوجه خواهد شد که برخی عبارات و کلمات عربی بر اساس قیاس و تطبیق به نحو ابداعی ترجمه شده‌اند. برای نمونه، رشر در صفحه ۷۰ این کتاب، «رباطه» را به جای مفرد «روابط» معرفی نموده است و یا «خلیفه» را به جای مفرد «خوالف» به کار می‌برد. همچنین عباراتی را آوانگاری کرده است که معادل «حرف المعانی»، «اسم المبهمه»، «قول الجازم» و «اسم المضمرة» می‌باشند که همگی به لحاظ دستور عربی غلط‌اند.

اما در حوزه مطالعاتی‌ای که به قول خود رشر، در مقدمه کتاب، تا حد زیادی قلمرو ناشناخته محسوب می‌شود، این نواقص جزئی کاملاً تحت الشعاع کار ارزنده نیکولاس رشر در گردآوری اطلاعات سودمند قرار می‌گیرد.

میکائیل مارمورا^{۳۵و۳۶}

در حالی که کتاب سیر تحول منطق عربی ترسیم کننده نقشه‌ای از جایگاه منطق دوره اسلامی است، کتاب مطالعاتی در تاریخ منطق عربی، بیش‌تر به مسائل منطقی این دوره نظر دارد. این مقالات که تعدادی از آن‌ها قبلاً در مجلات به چاپ رسیده‌اند، دو دسته‌اند: مباحث انتقادی در خصوص برخی نظرات منطق دوره اسلامی، ترجمه نوشته‌های منطقی عربی به همراه مقدمه و یادداشت‌های مترجم.

شماری از این مقالات حاکی ارتباط منطق دوره اسلامی با مباحث فلسفی و منطقی معاصر است. برای نمونه، چهارمین مقاله، به شکلی بسیار اجمالی، تحلیل هوشیارانه فارابی از این سؤال را نشان می‌دهد که «آیا وجود محمول است؟» و پنجمین مقاله به امکان استقبالی اختصاص دارد و در آن نگارنده جانب نظر فارابی را می‌گیرد و مقاله هشتم به گزاره‌های شرطی ابن سینا و سورپردازی آن‌ها تعلق گرفته است و دهمین مقاله، ترجمه رساله حایز اهمیت ابن رشد در باب گزاره‌های مطلقه است.

نگارنده در این کتاب نتوانسته است همواره از دام‌هایی که در راه مترجم متون عربی گسترده است، بر حذر باشد. برای نمونه در صفحه ۳۲ کتاب، عبارت «و أما أحد الأربعة المنطقيات» کندی را به غلط «the set of eight logical ones» معنی نموده است و در توضیح آن گفته است که «الأربعة» در متن اصلی احتمالاً غلط نسخه‌برداری بوده است، در حالی که متن اصلی صحیح است و مقصود از آن چهار کتاب از آثار منطقی ارسطوست. وی در صفحه ۶۹ کتاب نیز دچار اشتباهی مشابه شده است که باید اصلاح گردد.

مونت گومری وات^{۳۷و۳۸}

بدیهی است که بسیاری از پیشرفت‌های اصلی دانش در عصر ما توسط دانشمندانی صورت پذیرفته است که در دو رشته تخصص دارند. نیکولاس رشر یکی از این دانشمندان است که اولاً و پیش از هر چیز یک فیلسوف و به خصوص منطق‌دان است و در عین حال عرب‌شناسی ماهر می‌باشد.

کتاب حاضر، در واقع، نتایج ابتدایی مطالعات گسترده‌تری است که در کتاب سیر تحول منطق عربی نمایان خواهد شد. این گونه آثار اولاً و بالذات به تاریخ منطق اختصاص دارند و به همین دلیل گرایشات شرق‌شناسانه این اثر بسیار ناچیز است. با این حال، کتاب مزبور حاوی اطلاعات با ارزشی در مورد تاریخ ادبیات عرب و افکار اسلامی است. ترجمه ارائه شده در کتاب که از چاپ اخیر دوشیزه مباحثات ترکر^{۳۹} می‌باشد، به نظر موثق و سلیس رسیده، برای آشنایان با موضوع مباحث مفهوم است.

ارنست مودی^{۴۰و۴۱}

شش مقاله کتاب که مجدداً به چاپ رسیده است، در واقع، ماحصل تحقیقاتی است که هدف از آن گزارشی مختصر از سیر تکاملی منطق در جهان اسلام است و به جز مقاله اول یعنی فصل اول کتاب که طرحی اجمالی از توالی نویسندگان و مکاتب است، مابقی نمونه مطالعاتی است که به نحو اتفاقی برگزیده شده‌اند.

پنج مقاله از کتاب یعنی مقالات شماره ۱، ۲، ۳، ۶ و ۷، دارای رویکرد تاریخی توصیفی هستند که به مباحثی چون توالی نویسندگان و مکاتب، ارتباط نویسندگان عربی با سنت منطقی یونان و انشعاب منطق، با لحاظ مقدمه فرفوربوس، به ۹ شاخه، بر اساس نه کتاب منطقی که ارگانون ارسطو را تشکیل می‌دهند، در چهار مقاله از این مقالات، شاهد ترجمه متونی مختصر هستیم که به روشن نمودن فرضیاتی در خصوص رابطه منطق با دین و رابطه آن با منابع یونانی می‌پردازد.

مقاله پنجم که به بحث ارسطویی «گزاره‌های ممکنه مستقبله» اختصاص دارد، تفاسیر همزمان در این زمینه را



مونت‌گومری وات

ارائه می‌دهد و رشر، در این فصل، تحلیلی را ارائه نموده، مدعی است که اول بار توسط فارابی مطرح گشته است. اما این بحث به شکلی مستقل و بدون هیچ ارجاع یا مستند سازی از ناحیه فلاسفه عرب آورده شده است.

فصل نهم، به نحو مختصر به توصیف مبحث قیاس‌های موجهه ابو صلت دنیا می‌پردازد و نشان می‌دهد که این فصل بازتاب تحلیلات (ولای ارسطو، بدون هیچ اضافات یا اصلاحاتی، می‌باشد. به این ترتیب، تنها سه مقاله ۴، ۸ و ۱۰ هستند که به آرا و اصول ابداعی نویسندگان عرب در منطق اختصاص دارند.

در مقاله چهارم، رشر به بند کوتاهی از رساله فارابی که توسط دیترسی ۴۲، در سال ۱۸۹۰م، به چاپ رسیده است، اشاره می‌کند که در آن فارابی معتقد است که کلمه «موجود است» در جمله «انسان موجود است»، از نظر یک منطق‌دان محمول محسوب می‌گردد، اگر چه یک عالم طبیعی آن را مبین خصوصیتی از شیء نمی‌داند، زیرا وجود هر چیز، چیزی نیست جز خود آن چیز.

بحث ابن‌سینا در خصوص گزاره‌های شرطی که در مقاله هشتم آمده است، از لحاظ منطقی، حایز اهمیت است. این بحث تلاشی برای ساختن چیزی نظیر مربع تقابل ارسطو در گزاره‌های حملی مسور، برای گزاره‌های فصلی و شرطی موجهه، با استفاده از سوره‌های زمانی دئودورس، است. بنابراین، شرطی ضروری، آن است که در تمام زمان‌ها اتفاق برقرار باشد و شرطی ممتنع آن است که هیچ‌گاه برقرار نباشد و شرطی محتمل آن است که گاه برقرار باشد. همین رویکرد نسبت به جهات که بر اساس پیش‌فرض‌های فلسفه اسلامی سامان داده شده است، در مقاله دهم کتاب با عنوان «چالش این‌رشد در گزاره‌های مطلقه» دیده می‌شود. به نظر ابن‌شاد، گزاره‌ای که همواره صادق است، ضروری است. از این رو، گزاره مطلقه یا غیر ضروری، می‌بایست آن گزاره‌ای باشد که مفاد آن گاه محقق گردد. ابن‌رشد، این دسته از گزاره‌ها را به آنهایی که به نحو غالب صادق‌اند و آنها که به نحو اقلی صادق‌اند و آنها که مواضع صدق و کذبشان یکسان است، دسته‌بندی می‌نماید. وی، آن گاه، گزاره‌های غالباً صادق را مقدمه‌هایی علمی می‌خواند که اگر چه عاری از بدهات تحلیلی هستند، با تجربه به عنوان اصل طبیعی و قوانین علی پذیرفته می‌شوند.

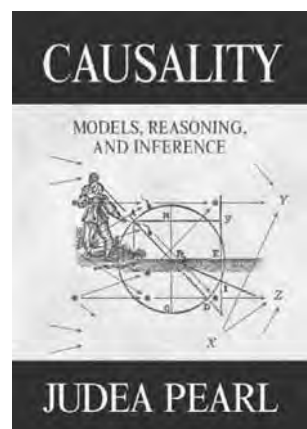
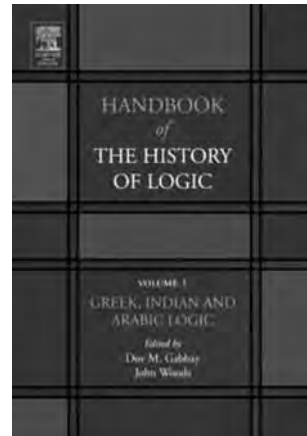
رشر، مباحث ابن‌سینا و ابن‌رشد را، دلیلی بر این امر تلقی می‌کند که منطق دوره اسلامی مستقیماً تحت تأثیر سنت رواقی-مگاری قرار داشته است و می‌گوید (در صفحه ۸۶ کتاب) بحث ابن‌سینا از گزاره‌های شرطی، این نکته را به خوبی روشن می‌نماید که آرای رواقی در منطق دوره اسلامی پابرجا باقی ماندند، بر خلاف بیش‌تر سنن مرسوم ارسطوگرایی در لاتین. وی در اثبات این ادعا، بحثی از شرطیات ولتون^{۴۳} از کتاب راهنمای منطق^{۴۴} را نقل می‌نماید که در قرن ۱۹ میلادی به چاپ رسیده است و تابع صدق این گزاره‌های شرطی در آن بر مبنای تحلیل موضوع-محمولی است.

اگر رشر در نمونه‌آوری خود از منطق لاتین به رساله‌های قرون وسطی از اکام^{۴۵}، بوریدان^{۴۶} و آلبرت ساکسونی^{۴۷} مراجعه می‌نمود، به نتیجه‌ای متفاوت نایل می‌آمد، زیرا اگر چه منطق‌دانان مسلمان به راستی به آثاری رواقی-مگاری دسترسی داشتند که دور از دسترس منطق‌دانان قرون وسطی در غرب بود، اما مدرکی دال بر این امر وجود ندارد که ایشان توانسته باشند، همانند منطق غرب سده چهارده میلادی، به درک و فهم و بسط نظام مند منطق گزاره‌ها دست یافته باشند. به طور کلی، به نظر می‌آید رویکرد مسلمان به منطق بیش از آن که صوری باشد، مابعدالطبیعی است. این امر با ملاحظه تمام جنبه‌ها روشن‌تر می‌گردد، مثلاً این که یک منطق‌دان مسلمان در سیر تکاملی منطق، جدای از گام برداشتن در فضایی یونانی که در سراسر سیر منطق دوره اسلامی نمایان است، در حیطه‌ای، مثلاً جبر (algebra)، وارد می‌شود که تا کنون، به هیچ وجه، مناسبتی با منطق نداشته است.

مارتا نیل^{۴۸} و^{۴۹}

مطالب این کتاب به روشی محققانه ارائه شده است و حاوی اطلاعات کتاب‌شناختی وسیعی است. اما تنها یک دانشمند مسلمان می‌تواند آن را تحقیقی بخواند. من به نقدهای اندکی در باب موضوعات تاریخی و فلسفی خاص بسنده می‌کنم.

فصول ۵، ۸ و ۹ توأم با گرایش فلسفی هستند. رشر در فصل ۵، تفسیری از فصل نهم کتاب عبارت ارسطو را به فارابی نسبت می‌دهد که در غرب نخستین بار توسط آبه‌لارد^{۵۰} مطرح گردید. او عبارات فارابی را ارائه نمی‌کند، بلکه استدلال‌های خود را در مورد این تفسیر می‌آورد و من آن‌ها را قانع‌کننده نیافتم. او از روش متقن تفسیر سنتی غفلت کرده است، یعنی آن که به فصل نهم از کتاب عبارت به عنوان دنباله فصل هشتم از این کتاب نظر شود تا بتوان به مفهومی صحیح دست یافت و به نظر می‌رسد وی خطایی اساسی در قرائت متن داشته است. او به ارسطو پذیرش



مشروط نظریه «اگر الف صادق است، آن گاه صدق آن ضروری است» $(I(T(p)N[T(p)])$ را نسبت می‌دهد. من در متن اصلی چیزی دال بر این مطلب را نیافتم. در متون ارسطو، تنها می‌توان گزاره «ضرورتاً اگر الف صادق باشد، آن گاه الف صادق است» $(N(pp))$ را یافت.

کتاب مطالعاتی در

تاریخ منطق عربی

نیکولاس رشر،

بیش از آثار دیگر او

دارای مطالب جدید و

مفیدی برای دانشجویان

منطق دوره اسلامی است.

ترجمه رشر در این کتاب

اندکی سلیس‌تر و شروح

و خلاصه‌هایی که ارائه

می‌دهد، روشن‌تر است.

در این کتاب، همچنین،

مسائل منطقی، تا حدی،

تفصیلی‌تر مورد کنکاش

قرار می‌گیرند.

فصل هشتم که در مورد گزاره‌های شرطی ابن‌سینا است، نشان می‌دهد که این منطق‌دان ایرانی، اقتباسات بسیاری از رواقیان و منابع ارسطویی داشته است. برای نمونه، واژه‌های منطبق با واژه «شرطی» را می‌توان مثلاً در آثار اسکندر یافت که گزاره‌های منفصله را نیز در بر می‌گیرد. ابن‌سینا در نفی شرطیات از رواقیان پیروی می‌کند، به این ترتیب که ادات نفی را قبل از کل گزاره قرار می‌دهد.

با این حال، او متوجه نبود که این گزاره‌های سالبه، فی‌نفسه، شرطی نیستند. ابن‌سینا در قیاس با گزاره‌های حملی ارسطو، طرح سورپردازی و استنتاج مباشر شرطیات را می‌ریزد. او در این امر از سوره‌های زمانی که احتمالاً اقتباسی از دئودورس است استفاده می‌کند. اصراری در مبادرت به تبیین منطق گزاره‌ها بر اساس قیاس‌ها دیده می‌شود.

فصل دهم که ترجمه رساله‌ای از ابن رشد است، فصلی مفید است، زیرا سوره‌های زمانی، بار دیگر، دغدغه منطق‌دانان واقع شده است. فهم این قطعه ترجمه شده، حتی با وجود شرح، بسیار مشکل است و تلاش رشر در اینجا بسیار ارزشمندتر می‌بود اگر شرح بیش‌تری در خصوص غوامض متن ارائه می‌نمود.

بخش‌های تاریخی این اثر، اطلاعات روشنی در خصوص دسترسی مسلمانان به متون ارسطویی، در مسائل مختلف، در اختیار قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که چگونه استفاده از آن‌ها گاه به دلیل تعارض با دین متوقف می‌گشت. تحلیلات ثانی و منطق موجهه تحلیلات اولی مورد بد گمانی دینی قرار داشتند، حقیقتی که تأمل برانگیز است و جای کار بیش‌تر دارد. فصل ششم کتاب با تمایز میان ممکن و ناممکن سعی دارد ما را در تشخیص معجزات صحیح یاری نماید!

مطالعات رشر به نوبه خود جذاب و برای تکمیل سیر تاریخ علوم عقلی اسلام و مسیحیت ضروری‌اند، اما آنچه از این کار مقدماتی می‌توان فهمید این است که این مطالعات چیز کمی را در مورد ماهیت منطق عاید ما می‌سازد. به نظر نمی‌آید بتوان از این مطالعات به چگونگی پیدایش نظریه فرگه دست یافت.

تیماتی پاتس ۵۲۰۵۱

نیکولاس رشر احتمالاً هم به عنوان یک منطق‌دان و هم آشنایی با عربی، بی‌نظیر است و تحقیقات اخیر وی اطلاعات با ارزشی را در مورد دوره‌ای به دست می‌دهد که کمتر برای غرب شناخته شده بود و ما منتظر دیگر نوشته‌های وی در این زمینه خواهیم بود.

مطالعاتی در تاریخ منطق عربی در ارتباط نزدیکی با اثر بعدی وی یعنی سیر تحول منطق عربی قرار دارد، کتابی که می‌توان در آن ربط و پیوندی میان مقالات پراکنده اثر حاضر یافت، اگر چه طرح مختصری از پیوند مذکور در فصل اول همین اثر آمده است.

فصل پنجم به تفسیر اصل ارسطویی امکان استقبالی و طرد شق ثالث اختصاص دارد. رشر دو برداشت از این فصل را مطرح می‌کند. اول این که ارسطو در عین پذیرفتن شمول اصل طرد شق ثالث (استحالی ارتفاع نقیضین)، نه تنها این اصل را که «هر گزاره یا ضرورتاً صادق است یا ضرورتاً کاذب»، بلکه اصل دوبینایی^{۵۲} «ضرورتاً هر گزاره یا صادق است یا کاذب» را رد می‌نماید. دوم این که ارسطو هر دو اصل طرد شق ثالث و دوبینایی را پذیرفته، تنها سومین اصل را رد می‌نماید.

رشر از برداشت دوم حمایت می‌کند، اما هیچ استدلال جدیدی ارائه نمی‌کند و در واقع، تنها به نحو اجمالی، به عدم تقارن گذشته و حال از یک طرف و آینده از طرف دیگر توجه می‌کند که راهگشای استنتاج «ضرورتاً الف صادق است» از «الف صادق است» گشته، به این ترتیب به معقولیت مغالطه نخستین ارسطو منجر می‌شود. به نظر می‌آید که وجه گنجاندن این فصل در کتاب این است که فارابی و ابن رشد حامی دومین برداشت می‌باشند، اما تفسیر ایشان مورد بررسی قرار نمی‌گیرد.

منابع و مأخذ مترجم

۱. رشر، نیکولاس، تطور المنطق العربی، مترجم: محمد مهران، قاهره: دارالمعارف، الطبعة الاولى ۱۹۸۵.

۲. زرین کوب، عبد الحسین، کارنامه اسلام، تهران: امیر کبیر، چاپ نهم، ۱۳۸۲.
۳. نلینو، کرلو الفونسو، تاریخ نجوم اسلامی (ترجمه کتاب علم الفلك، تاریخه عند العرب فی القرون الوسطی، خلاصه سخنرانی‌های دانشمند خاورشناس مذکور)، مترجم: احمد آرام، ناشر: کانون نشر و پژوهش‌های اسلامی، چاپ آفتاب، اسفندماه ۱۳۴۹.

1. Rescher, Nicholas, "Three Commentaries of Averroes", *The Review of Mathematics*, Published by: Philosophy Education Society Inc, Vol. 12, No.3, Mar. 1959.

2. Rescher, Nicholas, *The Studies in the History of Arabic Logic*, Pittsburgh University Press, 1963.

3. Rescher, Nicholas, *Development of Arabic Logic*, Pittsburgh University Press, 1964.

4. Rescher, Nicholas, "Logic In The Islamic World" (1967), *Encyclopedia of Philosophy*, Donald M. Borchert, Thomson Gale, vol.5, 2nd edition, 2006.

پی‌نوشت‌ها

1. *Studies in the History of Arabic Logic*, 108 p.
۲. برای اطلاعات بیشتر در خصوص این کتاب ر.ک: زراعت پیشه، محمود، «نقد و بررسی مبانی مطالعات رشر در تاریخ منطق دوره اسلامی»، کتاب ماه فلسفه (ماهنامه تخصصی)، سال دوم، ش ۱۵، آذر ۱۳۸۷، صص: ۶۲-۵۳.
3. *Arabic Logic*.
4. See: "Logic In The Islamic World", pp. 417-421.
5. *Arab Logic*
6. "Three Commentaries of Averroes", p.440.
۷. این نقد قبلاً در همین مجله و توسط مترجم مورد اشاره قرار گرفته است، اما اکنون در صدد تحلیل آن هستیم. برای مشاهده نقد مذکور ر.ک: زراعت پیشه، پیشین ص ۵۴.
۸. تاریخ نجوم اسلامی، صص ۲۳-۲۲.
۹. رشر، ۱۳۸۸: ارتباط شخصی.
10. *Studies in the History of Arabic Logic*, p. 13.
۱۱. کارنامه اسلام، ص ۱۰۸.
12. *Studies in the History of Arabic Logic*, p. 7.
13. "Logic In The Islamic World", p. 420.
14. *Studies in the History of Arabic Logic*, p. 76.
۱۵. همان، ص ۸۵.
16. *Development of Arabic Logic*, pp. 43-44.
17. *Studies in the History of Arabic Logic*, p. 81.
۱۸. همان، ۱۶.
19. *Development of Arabic Logic*, pp. 45.
20. *Studies in the History of Arabic Logic*, p. 16.
۲۱. همان، ص ۴۱.
۲۲. تطور المنطق العربی، صص ۱۲۹-۱۲۷ (پاورقی).
23. "Al-Farabi on Logical Tradition," *Journal of the History of Ideas*, vol. 24 (1963), pp. 127-132.
۲۴. برای ترجمه‌ای از این مقاله ر.ک: رشر، نیکولاس، فارابی و سنت منطقی، ترجمه محمود زراعت پیشه، کتاب ماه فلسفه (ماهنامه تخصصی)، سال دوم، ش ۱۷، بهمن ۱۳۸۷، صص ۱۱-۸.
25. "Al-Kindi's Sketch of Aristotle's Organon," *The New Scholasticism*, vol. 37 (1963), pp. 44-58.

26."Al-Farabi on: 'Is Existence a Predicate?'," *Journal of the History of Ideas*, vol. 21 (1960), pp. 428-430

27."The Logic-Chapter of Muhammad ibn Ahmad al-Khwarizmi's Encyclopedia, *Keys to the Sciences* (c. A.D 980)," *Archiv für Gischichte der Philosophie*, vol. 44 (1962), pp. 62-74.

28."Avicenna on the Logic of 'Conditional' proposition," *Notre Dame Journal of Formal Logic*, vol. 4 (1963), pp. 48-58.

29."Averroes' *Quaesitum* on Assertoric (Absolute) Propositions," *Journal of the History of Philosophy*, vol. 1 (1963).

.Dorothy Henle.30

.National Science Foundation. 31

.*The Development of Arabic Logic*.32

۳۳. این کتاب در سال ۱۹۶۴ به چاپ رسید و هم اکنون ترجمه‌ای عربی از آن در دست است (برای کتاب او ر.ک: رشر، ۱۹۶۴

و برای ترجمه ر.ک: رشر، ۱۹۸۵).

۳۴. برای متن اصلی این گزارش ر.ک:

Journal of Near Eastern Studies, Vol. 28, No. 2 (Apr., 1969), Published by: The University of Chicago Press, pp. 124-125.

35.Michael E. Marmura.

۳۶. برای دیدن متن اصلی گزارش وی ر.ک:

Journal of the American Oriental Society, Published by: American Oriental Society, vol. 85, No. 3 (Jul. - Sep., 1965), pp. 426- 427.

37.W. Montgomery Watt.

۳۸. برای متن کامل و اصلی گزارش وی ر.ک:

Bulletin of the School of Oriental and African Studies, Published by: Cambridge University Press on behalf of School of Oriental and African Studies University of London, Vol. 27, No. 3 (1964), p. 683.

39.Mubahat Turker.

40.Ernest A. Moody.

۴۱. برای متن اصلی این گزارش ر.ک:

The Philosophical Review, Published by: Duke University Press on behalf of Philosophical Review, Vol. 75, No. 2 (Apr., 1966), pp. 244-247.

42.Dieterici

43.J. Welton.

44.*Manual of Logic*.

45.Ockham.

46.Buridan.

47.Albert of Saxony.

48.Martha Kneale.

۴۹. برای دیدن متن اصلی این گزارش ر.ک:

The Philosophical Quarterly, Published by: Blackwell Publishing for The Philosophical Quarterly Vol. 16, No. 62 (Jan., 1966), pp. 81-82.

50.Abelard.

51.Timothy C. Potts.

۵۲. برای دیدن متن اصلی این گزارش ر.ک:

The Journal of Symbolic Logic, Association for Symbolic Logic, Vol. 32, No. 4 (Dec., 1967), pp. 546-547.

53.Bivalence.